

## اسطوره - تفکر و شعر غربیان

یکی از مشخصه‌های بارزی که شعر معاصر را از شعر کهن متمایز می‌سازد، به‌کارگیری اساطیر در آن است. شاعران و فیلسوفان رمانتیک آلمان، از اوایل قرن نوزدهم به استفاده از اساطیر در شعر خویش پرداختند که از میان آنان می‌توان به افرادی چون: فردریک شلینگ (۱۷۷۵ - ۱۸۵۴م)، آگوست شلیگل (۱۷۶۷ - ۱۸۴۵م) و یوهان هردر (۱۷۴۴ - ۱۸۰۳م) اشاره کرد.

شلینگ بر این باور بود که اسطوره خمیرمایه هنر است، همانند فکر که جوهره فلسفه محسوب می‌شود. اسطوره تنها حکایت ساده الهه‌ها و رب‌النوع‌ها نیست. داستانی است نمادین با جلوه‌های رمزی مختلف که دربرگیرنده مسائل مجرد و مطلق انسانی در گذر زمان است.

شلیگل بر آن بود که اسطوره نگرش نوینی است به زندگی، نگرشی که در چهارچوب تفکر منطقی نمی‌گنجد.

پرداخته‌اند.

دانشمندان انسان‌شناس، نخستین کسانی بودند که در قرن جدید برای مطالعات اساطیری در تحقیقات خویش، فصل نوینی گشودند.

انتشارات کتاب خوشه‌های زرین (۱۸۹۰ م) نوشته جیمز فریزر، اندیشمند انگلیسی، اهمیت مطالعات اساطیری را دوچندان ساخت. فریزر در کتاب خود به جمع‌آوری اساطیری که در بین ملت‌های مختلف، یکسان یا مشابه بودند، پرداخت و بدین نتیجه دست یافت که اساطیر تمدن‌های مختلف، علی‌رغم اختلاف زمانی و مکانی‌شان، بیانگر اندیشه یکسان و ارواح بشری‌اند.

بعد از انتشار کتاب فریزر، مطالعات دیگری در زمینه اسطوره صورت پذیرفت که تأثیر فراوانی بر اندیشه معاصر غرب نهاد. برونسلاو مالینوسکی (۱۸۴۸ - ۱۹۴۲م) لهستانی و کلود لویی اشتروس (۱۹۰۸م) فرانسوی، تحقیقات

● ریتا عوض ● ترجمه: بهروز سپیدنامه

# بینش اساطیری در شعر امروز عرب

انسان‌شناسانه مهمی در زمینه اساطیر انجام دادند. از سوی دیگر، کارل گستاو یونگ (۱۸۷۵ - ۱۹۶۱م) روان‌شناس مشهور آلمانی، با استفاده از تحلیل روان‌شناسانه اساطیر، مبحث نوینی در نقد، با عنوان «نقد اساطیری» بنیان نهاد. بعدها «نورتروپ فرای» (۱۹۱۲م) نقاد مشهور کاتادایی، نقد اساطیری یونگ را مبنای کار ادبی خویش قرار داد.

یونگ دریافت که انسانها در گذرهای مختلف تاریخی، نمادهای یکسانی را همواره به تصویر کشیده‌اند، لذا از آنها به عنوان «نمونه‌های بنیادین» یاد کرد. نمونه‌هایی که اساس کار ناقدان اسطوره‌ها گشت و به همین منظور است که به نقد اساطیری، «نقد نمونه‌ای» یا «نقد الگویی» نیز گفته‌اند. تمام این مطالعات، علی‌رغم اختلاف روشی که داشتند، بیانگر این مطلب‌اند که واژه اسطوره - چنان‌که نگرش اندیشمندان قرن

اسطوره، حاصل آشوب شورانگیز خیال ملتها در جهت ترمیم مسائل انسانی با بیانی نمادین در هیأت الهه‌ها و رب‌النوع‌های باستانی است.

هردر، نقش اسطوره را در شعر، چنین بیان نموده است: اسطوره چیزی فراتر از داستانهای ساده است. روح شعر است و باید در رابطه‌ای تنگاتنگ با آن قرار گیرد. همانند رابطه اجزاء بدن انسان که در جهت هدفی مشترک و معین به فعالیت مشغولند یا چون رابطه اجزاء یک ماشین که کار واحدی را رقم می‌زنند. نقش اسطوره در شعر به‌عنوان روح کلی و جزء جدا ناشدنی از آن نیز چنین است.

اهمیت اساطیر تا حدی است که علاوه بر شاعران و نویسندگان معاصر اروپا، اندیشمندان دانشمندی چون انسان‌شناسی، روان‌شناسی و دیگر نحله‌های علمی نیز بدان

علم العنسیة فی حوزة علم  
 العنسیة فی حوزة علم  
 العنسیة فی حوزة علم



۱۹۶۵م) شاعر نامدار انگلیسی دید.

بیان باستانی شعر الیوت، ریشه در اساطیری دارد که فریزر در کتاب خوشه‌های زرین از آنها نام برده است. اساطیری چون «آدوینس» الهه نامبرایی، «آیتس» و «اوزیرس» که نمودی از زندگی، رویش، و سمبل مبارزه با مرگ و خشکسالی در طبیعت‌اند.

استفاده الیوت از اساطیر باستانی (زندگی، مرگ و رستخیز) موجی از نوگرایی را در شعر غرب پدید آورد، موجی که شعر عرب بعدها از آن تأثیر پذیرفت.

آغاز استفاده از اساطیر در شعر عرب

استفاده از اساطیر در شعر عرب، همزمان با تمایل شاعران آن دیار به جریان شعر رماتیک غرب از طریق ترجمه آثار، استفاده از مضامین یا نقل مستقیم صورت

هیچ‌دم - به معنای داستانهای خرافی دور از واقعیت و مترادف با واژه دروغ نیست. اسطوره‌پردازان بر این باورند که اسطوره‌ها رکن اساسی تمدن معاصرند، زیرا بیانگر اموری هستند که فراتر از شخص یا ملت معینی، آرمانهای مشترک آدمیان را به تصویر می‌کشند.

اسطوره، حاصل اندیشه شاعر یا هنرمند مشخصی نیست؛ تالیفی است همگانی که ملتها در دوره‌های دیرینی از تاریخ بدان پرداخته‌اند.

بازگشت انسان امروزی به اساطیر، به معنای سیر قهقرایی نیست، بازگشت به سمت حقایقی است که زمان و مکان را درمی‌نوردد.

اساطیر، تأثیر فراوانی بر شعر معاصر غرب نهادند که نمود بارز آن را می‌توان در آثار ت. اس. الیوت (۱۸۸۸ -

آشنایی اعراب با اساطیر، به دوران جاهلیت قبل از اسلام برمی‌گردد.

در سال ۱۹۳۶ م معلوف، با انتشار دیوان شعری با عنوان عقبر، اساطیر عرب را در قالب شش منظومه به نظم کشید. در سال ۱۹۴۹ م چاپ دوم کتاب معلوف با شش منظومه دیگر روانه بازار گشت. علی‌رغم اینکه دیدگاه معلوف نسبت به دیگران بازتر بود، اما او نیز از این نکته غافل ماند که اسطوره تنها بیان قصه‌های منظوم نیست، و به همین جهت، دیوان شعرش از دیدگاه ناقدان، تنها بیانی منظوم از اساطیری است که غافل از ژرف ساخت معنایی و جوهره شعری، به رشته نظم کشیده شده است.

### آغاز دگرگونی در شعر عرب

شعر سیاب نقطه اساسی دگرگونی شعر معاصر عرب تلقی می‌شود. سیاب زندگی شعری خویش را در کسوت شاعری رماتیک آغاز کرد. بعدها با نگرشی موشکافانه که حاصل مطالعه شعر، نقد و بررسی ادبیات انگلیسی بود، دریافت که شعر رماتیک به نقطه پایان خود رسیده است و وقت آن شده که شعر عرب، گام بلندی در جهت دگرگونی ساختاری بردارد و این مقارن بود با نهضت شعر معاصر که نوعی دگرگونی در ساختار شعر کلاسیک عرب پدید آورد. سؤالی که در این بین مطرح می‌شود، آن است که اهمیت این نهضت در چه بود و ساختار نوین شعر معاصر عرب چگونه است؟

در آغاز قرن جدید، همگام با ظهور محمود سامی البارودی (۱۸۲۹ - ۱۹۰۴ م) و احمد شوقی (۱۸۶۸ - ۱۹۳۲ م) شعر عرب از خوابی که او را سال‌ها در انحطاط برده بود، بیدار شده و به سوی تسخیر دژهای کهن عزت و سربلندی پیش راند. حرکت‌های شعری این زمان در رابطه تنگاتنگ با نهضت شعر معاصر عرب بود، نهضتی که خواستار تجلی مسائل متعدد فکری، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی بود که ملت‌ها را در دوره‌های مختلف تاریخی به خود مشغول می‌داشت.

شماری از شاعران در آن زمان، حرکت خویش را با

گرفت. در این میان به عده‌ای از شاعران رماتیک عرب، مانند: عباس محمودالعقاد (۱۸۸۹ - ۱۹۶۴ م)، ابراهیم المازنی (۱۸۸۹ - ۱۹۴۹ م) و احمد زکی ابوشادی (۱۸۹۲ - ۱۹۵۵ م) برمی‌خوریم که با تأثر از ادبیات انگلیسی، به استفاده از اساطیر یونانی که منبع الهام شاعران رماتیک غرب بود، پرداختند. ایشان تنها رو ساخت اسطوره‌ها را مورد توجه قرار دادند و در شعرهای خویش فقط به ذکر نام شخصیت‌های نمادین بسنده کردند و از توجه به ژرف ساخت معنایی و جنبه‌های رمزی اسطوره‌ها که پایه و اساسی شعر تلقی می‌شود، غافل ماندند.

تمایل شاعران عرب به اساطیر غرب، مخالفت پاره‌ای از نقادان عرب را در آن روزگار برانگیخت. ابوشادی در مقدمه دیوان شعرش چشمه، که در سال ۱۹۳۴ م در قاهره چاپ شده، چنین می‌گوید:

«عده‌ای از نقادان با استفاده از اسطوره‌های زیبای یونانی در شعر عرب مخالف‌اند، در حالی که برکسی پوشیده نیست که ادبیات عرب نسبت به ادبیات غرب تهی از اساطیر است. از سویی دیگر می‌بینیم که انگلیسی‌ها برخلاف ما تمایل زیادی به ترجمه آثار خیام، معری، زهیر، ابن‌فارض و دیگر شاعران شرقی نشان می‌دهند. ابوشادی در مقایسه‌اش، مرتکب خطای بزرگی شده بود. نظر داشتن به مضامین دیگران، جهت آفرینش شعر، با ترجمه و استفاده مستقیم از اساطیر آنان تفاوت فاحشی دارد. اسطوره‌ها علی‌رغم اینکه بیانگر حقایق درونی انسانها در گذر زمانه هستند، به تمدنی وابسته‌اند که رُستگارشان تلقی می‌شود. بر شاعر است که از نمادهایی بهره جوید که ریشه در تمدنش داشته و آشنای ذهن مردمش باشند. شفیق معلوف (۱۹۰۵ - ۱۹۷۷ م) شاعر مهاجر لبنانی که در برزیل زندگی می‌کرد، نسبت به دیگران در آن روزگار، درایت بیشتری در مورد تأثیرپذیری از اساطیر به خرج داد. او با اساطیر غرب از طریق مطالعه کتاب‌های کهن آن دیار آشنا گشت و بعدها با توجه به مطالعه آثار غریبان، کتابی در رد کسانی نوشت که مدعی بودند تمدن عرب تهی از اساطیر است. وی در آنجا اذعان کرد که قدمت



جنبه‌های آن بود.

### اسطوره در شعر معاصر

شعر معاصر، جنبشی بود علیه تفکر رمانتیک، تفکری که تنها به مهم جلوه دادن جایگاه فرد در جامعه می‌پرداخت. شعر رمانتیک، گریزگاهی بود برای شاعرانی که امکان سازگاری با جامعه و مشکلاتش را نداشتند.

از دیدگاه صاحب‌نظران و ناقدان ادبی، گریختن به دامان چنین شعری، گواه آشکاری بر روان‌پریشی شاعر بود. حرکتی که علیه این شعر صورت گرفت، مدعی نوعی رابطه بین فرد و جامعه و جایگزین ساختن جمع‌گرایی، به جای اصالت فرد بود و در این راستا تمام تلاش شاعران نوپرداز بر آن شد که مسائل و مشکلات جامعه را به گونه‌ی هنری به تصویر بکشند و اسطوره بهترین وسیله جهت این مهم تلقی گشت، زیرا اساطیر، بیانگر اموری هستند که مربوط به مسائل تمام جوامع انسانی است و وابسته به زمان یا مکان خاصی نیست.

اسطوره، نمادی است که جنبه‌های خاص و عام زندگی انسانها و امور حسی و مجرّد آنها را به هم پیوند می‌دهد. بیان نمادینی است که مراحل مختلف زندگی انسانها را به تصویر می‌کشد.

مهمترین اسطوره‌ای که بیشتر تمدنهای انسانی بدان پرداخته‌اند، اسطوره مرگ و زندگی است. پدیده مرگ،

نهضت تازه شعری هم‌سو ساختند. عده‌ای از آنان که بعدها به نام «کلاسیکهای جدید» مشهور شدند، بدین باور بودند که تحقق نهضت شعری جز با الگوبدیری از گذشته و تجدیدحیات قصاید قدیم عرب امکان‌پذیر نیست. از مهمترین این افراد می‌توان از احمد شوقی یاد کرد.

درمقابل کلاسیکهای جدید، عده‌ای دیگر از شاعران -رمانتیکهای جدید- به مخالفت برخاستند که از مهمترین آنان می‌توان عباس محمودالغقاد و عبدالرحمان شکری را نام برد. آنان بر این باور بودند که حرکت شعری، به معنای بازگشت به گذشته و الگوبدیری از آن نیست. اینان برای مبارزه با کلاسیکهای جدید، درصدد تهیه الگویی مناسب برآمدند و در همین راستا به غرب و تجربه‌های شعری آن روی آوردند و مبنای کار خویش را شعر رمانتیک اروپا قرار دادند که سالها پیش در اروپا منسوخ شده بود. الگوی شعری رمانتیک غرب که بعدها جایگزین شعر کلاسیک جدید گشت، روگرفتی از نمونه‌های شعری شاعران یونان و روم بود.

هیچ‌کدام از کلاسیک‌ها و رمانتیک‌های جدید، نتوانستند تغییر ساختاری مناسب را در شعر عرب پدید آورند. شعر عرب در این برهه، در میان این دو الگو سرگردان بود. هنوز وحدت ابیات و التزام به قافیه علی‌رغم دگرگونیهای ظاهری، از مشخصه‌های برجسته‌اش محسوب می‌شد. شعر عرب در این دوره نیازمند دگرگونی ساختاری و اساسی در تمام

علم العنبر لا تموت علم  
علم العنبر لا تموت علم  
علم العنبر لا تموت علم  
علم العنبر لا تموت علم



در یکی از مصاحبه‌های مطبوعاتی‌اش در سال ۱۹۶۳ م چنین می‌گوید:

«نخستین شاعر عرب هستم که جنبه‌های رمزی اساطیر را صرف‌نظر از رو ساخت آن، مورد توجه قرار دادم».

از سوی دیگر، سیاب بدین نکته واقف بود که هر اسطوره، وابسته به تمدن خاصی است، هر چند که بیانگر مسائل عام جوامع انسانی باشد. بر شاعر است که از اساطیر تمدن خویش که آشنای ذهن خوانندگان آثارش است، استفاده کند و به همین جهت بود که سیاب به استفاده از شخصیت‌های اساطیر بابلی پرداخت، زیرا محل پیدایش این اسطوره‌ها سرزمین عراق است.

### سروده باران

چشمانت نخلستانی است،

یا رواقی است که ماه به آرامی از آن دور می‌شود

چشمانت که لبخند می‌زند، تاکها برگ می‌دهند

روشنایی‌ها می‌رقصند... مانند تصویر ماه درون رود

که سحرگهان، جنبش آرام پارویی آنها را می‌لرزاند

گویی ستارگان در ژرفای چشمانت می‌تپند

و در مهی از اندوهی رقیق غرق می‌شوند

چون دریایی که غروب، دستانش را بر آن گسترانده باشد

آنی که گرمی زمستان، لزش خزان، مرگ، میلاد،

تاریکی و روشنایی در اوست.

در تمام وجودم لزش گریستن بیدار می‌شود

و سرمستی و لذت سرکشی دست در گردن آسمان

می‌اندازد

مانند هراس لذت کودکی هنگام که از ماه بترسند!

گویی رنگین‌کمانها ابرها را می‌نوشند

و قطره قطره در باران ذوب می‌شوند...

و کودکان در داربتهای انگور خندیدند

و سکوت گنجشکان بر درخت فرو ریخت

سروده باران

باران...

باران...

باران...

شب خمیازه کشید و ابرها هنوز

اشکهای گرانشان را فرومی‌ریزند

انگار کودکی قبل از خواب هذیان گوید

که: مادرش «باید بازگردد»

آن‌که او را نیافت

هنگامی که سال گذشته بیدار شد

آنگاه به پافشاری پرسشهایش او را گفتند:

پس فردا باز خواهد گشت

و دوستان با هم نجوا می‌کنند که: «او آنجاست

در کنار تپه به خوابگرگی آرمیده است

از خاکش می‌خورد و باران می‌نوشد»

بزرگترین مسئله‌ای است که ذهن آدمی را در دورانهای مختلف تاریخی به خویش مشغول ساخته است. اندیشه غلبه بر مرگ و جاودانه زیستن آرمان انسانها در اعصار مختلف بوده است.

اساطیر به گونه‌های مختلف، مرگ و رستخیز را بیان کرده‌اند و منزلگاه روح انسانی را دوزخ یا بهشت دانسته‌اند. پاره‌ای از اساطیر بر این باورند که روح با کسوتی تازه به این جهان بازمی‌گردد، و اساطیر دیگر اندیشه تناسخ را در بازگشت روح به این جهان در همان صورت اولیه خویش بیان می‌کنند، و در همین راستا بود که رب‌النوع‌های گوناگونی برای بیان اندیشه مرگ و رستخیز خلق گردید. این‌گونه اساطیر در جوامعی که بر پایه نظام اقتصادی کشاورزی استوار بودند، پدید آمدند و به همین دلیل است که مردمانشان به نوعی مقابله میان زندگی انسانها و گیاهان برای بیان مرگ و زندگی پرداختند.

شعر نو به گونه‌ای خاص، اسطوره مرگ و زندگی را مورد توجه خویش قرار داد، اسطوره‌ای که آشنای ذهن مردمان بت‌پرست در مراحل مختلف تاریخی بود و بیشتر ادیان آسمانی چون یهود، مسیحیت و اسلام به نوعی خاص بدان پرداخته‌اند. در این ادیان، نوعی پیوند میان سبزیگی طبیعت و باران که رمز نوزایش و مرگ‌زدایی آن است، با مراحل زندگی انسان از تولد تا مرگ و آنگاه رستخیز وجود دارد.

ت.اس. الیوت از بزرگترین شاعرانی بود که برای نخستین بار از اسطوره مرگ و زندگی در شعر معروف خویش به نام «سرزمین هرز استفاده کرد. شعری که بعدها منبع الهام بسیاری از شاعران غربی و عرب‌زبان گشت. منظور الیوت از سرزمین هرز مرگ، تمدن اروپای امروزی است که هیچ امیدی بر رستخیز دوباره و نجات آن نیست. شعر الیوت، تأثیر فراوانی بر شعر معاصر عرب نهاد. سیاب باشعر او به هنگام تحصیل در دانشسرای عالی آشنا گشت و از همان زمان بود که تعلق خاصی بدان پیدا کرد. بعدها سیاب در سال ۱۹۵۴م دریافت که قسمتی از کتاب، خوشه‌های زرین فریزر به نام «آدونیس» توسط جبرابراهیم جبرا، نویسنده و نقاد فلسطینی، ترجمه شده است. مطالعه این کتاب، بیان اساطیری شعر سیاب را محکمتر ساخت، به گونه‌ای که بعدها تجلی آن در شعر مشهورش به نام سروده باران (۱۹۵۲م) مشهود گشت.

آدونیس، رب‌النوع نامیاری نزد تمدن فنیقی بود و سیاب به واسطه آن توانست بیانی خاص، جهت بازگویی آنچه در درونش در مورد اندیشه مرگ و زندگی موج می‌زد، بیابد. نکته قابل توجه آن است که قبل از سیاب نیز شاعران دیگری به استفاده از اساطیر پرداخته بودند، اما آنچه کار سیاب را از آنان متمایز می‌سازد، این است که سیاب دریافت که اسطوره، بیان نمادینی از جلوه‌های مختلف زندگی انسانها، و چیزی فراتر از داستانهای منظوم است. وی

گویی ماهیگیری غمگین تورش را جمع کرده  
و بر آبها و سرنوشت لعنت می فرستد  
و هنگامی که ماه افول می کند  
آوازش را می پراکند  
باران...  
باران...  
آیا می دانی چه اندوهی باران را برمی انگیزد؟  
و چگونه ناودانها می گیرند اگر فرود آید؟  
و چگونه فرد تنها در آن احساس گمگشتگی می کند؟  
بی پایان است باران  
مانند خون ریخته شده، مانند گرسنگان، مانند عشق،  
مانند کودکان  
و مانند مرده هاست  
و چشمانت مرا با باران طواف می دهند  
و از گذر موجهای خلیج، برتقا  
با ستارگان و صدف، ساحلهای عراق را دست می کشند  
گویی در پی دمیدن اند  
و شب ردایی از خون بر آنها می کشد  
در خلیج فریاد می ززم: «ای خلیج!  
ای بخشنده مروارید، صدف و مرگ...»  
و پژواکم ناله وار باز می گردد:  
«ای خلیج! ای بخشنده صدف و مرگ...»  
نزدیک است بشنوم، عراق رعدها را ذخیره می سازد  
و برتقا را در دشتها و کوهها انبار می کند  
تا زمانی که مردان، مَهر سکوت را بشکنند  
بادها در دره از ثمود نشانی باقی نگذاشتند.  
نزدیک است بشنوم نخلها باران را می نوشند  
و بشنوم که روستاها ناله سر می دهند  
و مهاجرین با پاروها و بادبانها در کشمکش اند  
طوفانهای خلیج و رعدها می سرایند:  
باران...  
باران...  
باران...  
و در عراق گرسنگی است  
که در فصل درو  
غلات را می پراکند  
تا کلاغان و ملخها سیر شوند  
انبار غله و سنگ آسیاب را خرد می کند  
آسیابی که در مزرعهها می چرخد... و انسانها در اطرافش  
باران...  
باران...  
باران...  
و شب کوچ چه بسیار اشک ریختیم  
و از هراس سرزتنش شدن  
باران را بهانه کردیم  
باران...

باران...  
و هنگامی که کودک بودیم  
آسمان در زمستان ابرآلود می شد  
و باران فرو می ریخت  
هر سال وقتی گیاه از زمین می روید، گرسنه می شویم  
سالی نگذشت که در عراق گرسنگی نباشد  
باران...  
باران...  
باران...  
در هر قطره باران  
خواه سرخ باشد یا زرد، از گلهای نشکفته  
و هر قطره اشک از گرسنگان و برهنه ها  
و هر قطره ای که از خون بردگان ریخته می شود  
لبخندی ست در انتظار تبسمگاهی تازه  
یا سینه مادری است که بر دهان نوزادی می شکوفد  
در دنیای جوان فردا  
بخشنده زندگی است  
باران...  
باران...  
باران...  
و عراق سرسبز خواهد شد  
در خلیج فریاد می ززم: «ای خلیج!  
ای بخشنده مروارید، صدف و مرگ...»  
پژواکم ناله وار باز می گردد  
«ای خلیج! ای بخشنده صدف و مرگ...»  
و خلیج از عطایای فراوانش  
کف آبهای تلخ و صدف را بر شنها می پاشد  
آنچه از استخوانهای غریق در مانده ای از مهاجرین  
برجای ماند  
از میانه تا بستر خلیج  
در حال نوشیدن مرگ است  
و در عراق هزاران افمی  
شراب نابی می نوشند  
از گلی که فرات با شبنم آن را می پروراند  
پژواکم را می شنوم که در خلیج طنین انداز است  
باران...  
باران...  
باران...



در هر قطره باران  
خواه سرخ باشد یا زرد، از گل‌های نشکفته  
و هر قطره اشک از گرسنگان و برهنگان  
و هر قطره‌ای که از خون بردگان ریخته می‌شود  
لبخندی است در انتظار تبسم‌گامی تازه  
یا سینه‌مادری است که بر دهان نوزادی می‌شکوفد  
در دنیای جوان فردا  
بخشنده زندگی است  
و باران فرو می‌ریزد

### تحلیل سروده باران

در سال ۱۹۵۲م بدر شاکرالسیاب، به منظور فرار از جنگال عمال حکومت وقت عراق، به کویت مهاجرت نمود و شعر سروده باران را در آن روزگار سرود. سروده باران از یک سو آغاز دگرگونی اساسی در سبک شعری بدرشاکرالسیاب تلقی شده و از سوی دیگر، تحوّل بنیادین در شعر معاصر عرب به شمار می‌آید.

با سروده باران بدرشاکرالسیاب، من گم شده خویش را در هیأت اساطیر بازیافت. انگرش بدر به اسطوره در این شعر، برخلاف دیگر شاعران عرب بود. آنان اسطوره را تنها نغمه‌ای تخیلی و خالی از هرگونه رمز و راز می‌دانستند، بدر، اسطوره را استخوان‌بندی شعر می‌دانست. مطالعات گسترده بدرشاکرالسیاب در زمینه ادبیات عرب و شعر انگلیسی، توان او را نسبت به شاعران روزگار دو چندان ساخت و بسوی پایه این توانایی بود که شعر سروده باران به وجود آمد. در این شعر، بدر با بیانی صمیمی، رستخیز طبیعت را بعد از انجمادش در زمستان به تصویر کشیده و در این جهت از اسطوره آدونیس (الهه مرگ و رستاخیز) بی‌آنکه نامی از آن برده شود، استفاده نموده است تا از طریق آن، خیزش تمدنها را بعد از دوران زکود و جمودی که آنها را فراگرفته، بازگو کند.

شعر سروده باران با بیانی خطابی آغاز می‌شود. مخاطب شاعر، زنی است موهوم و مجرد؛ زنی که چشمانش مانند نخلستانهاست، درختانی که بیشتر از سایر درختها در سرزمین شاعر می‌رویند. از ابتدای شعر چنین برمی‌آید که شاعر میهنش را به صورتی نمادین، در هیأت زنی مورد خطاب قرار داده است. بیان نمادین شعر سروده باران به واژه‌ها هویت تازه‌ای بخشیده و آنها را به سطح رمز و راز، ارتقا داده است.

هنگامی که واژه‌ها تبدیل به نماد شوند، بن‌مایه آنها دوچندان می‌گردد و علی‌رغم روساخت ظاهری از ژرف ساخت معنایی ویژه‌ای نیز برخوردار خواهند شد. نماد، وسیله‌ای است برای بیان تفکر و اندیشه‌ای که واژه‌های معمولی از تجلی و انعکاسش عاجزند. استفاده از نماد در شعر، حاصل کنش ناخودآگاه شاعر است که ریشه در حیات جمعی ملت‌ها دارد. به بیان دیگر، نماد در شعر، بیانگر

مسائل شخصی یا منطقه‌ای شاعر نیست. از طریق نماد است که احساس مشترک جوامع بشری نسبت به پدیده‌های گوناگون بیان می‌شود. در این راستا نمادهای بشری و انسانهای اساطیری، تجلی‌گاه آرمانهای انسان، به مفهوم عام کلمه‌اند. در بیان اساطیری، زن نماد زمین و میهن است. انسان از روزگاران دور، به ارتباطی حقیقی بین مفهوم زن و زمین آگاه بوده است.

در بینش اساطیری، زن در نقشهای عروس و مادر، هم‌ردیف مرگ، قبر و رستخیز قرار می‌گیرد، زیرا که انسانها از مادران زاده می‌شوند و برای ادامه چرخه حیات به گزینش همسر می‌پردازند، زنی که خود مادری برای فرزندانش می‌شود، و مرگ نیز مادر بزرگی، و قبر در پیچ‌های است برای تجدید حیات.

در شعر سروده باران، واژگان نمادین فراوانی مانند: ترکیب «ساعة السحر» (سپیده‌دم) وجود دارد. ساختار شعر بر پایه جدال و چالش اضداد استوار است. در مقابل تاریکی نور قرار دارد، نوری که مظهر زندگی و نشاط است و این فرج‌بخشی را شاعر با تصاویری مانند رقص نور ماه و اهتزاز آن در آب رود، دمیدن برگهای سبز و باطراوت بر شاخه‌های درخت انگور بیان می‌کند، و در برابر چنین تصاویری با ترسیم لوزش و گریه کودکی که از ماه می‌ترسد، هراس و اندوه را در مقابل شادی و زندگی قرار می‌دهد. تصویر دیگری که در ادامه تصویر پیشین آمده، همهمه و نجوای دوستان کودک است که اعتقاد دارند مادرش در کنار تپه به خاک سپرده شده است، اما بزرگترها اظهار می‌کنند که کودکان دروغ می‌گویند و مادر او فردا باز خواهد گشت در عبارت «او احتمالاً باز خواهد گشت». کودک، نوعی ایمان به رستخیز نهفته است و از آن چنین برمی‌آید که کودک نمی‌خواهد این واقعیت تلخ را باور کند که مرگ پایان زندگی است. او اعتقاد دارد که مادرش زنده است، زیرا مانند زندگان می‌خورد و می‌آشامد. از خاک گورش تناول می‌کند و از آب باران می‌نوشد. در حقیقت ساختار اصلی شعر سروده باران، حول محور اندیشه مرگ و نشور می‌چرخد. تاریکی، عریانی شاخه‌های درخت انگور، انجماد زمین، گرسنگی، آفات گندمزارها نهاد مرگند که در برابر نور، رویش برگها بر شاخه‌های درخت تاک، سرسبزی زمین و باران که نماد رستخیزند، آمده‌اند.

واژه «باران» اساسی‌ترین نماد در دایره واژگانی شعر سروده باران است. به اعتقاد شاعر، باران به زمینی، که بخشنده طعام انسان است، زندگی می‌بخشد. شاعر واژه باران را در بخشهای مختلف شعرش آگاهانه تکرار می‌کند؛ چونان انسانهای ابتدایی که در روزگار قحط‌سالی، با تکرار واژه باران به الهه طبیعت تضرع می‌کردند که باران را فرو فرستد تا مردم و زمین را سیراب سازد.

در روزگاران گذشته، مردمان سامی نژاد که ساکن عراق و سوریه بودند، «تموز» یا آدونیس الهه مرگ و رستخیز را

می‌پرستیدند و هر ساله به مناسبت مرگ و تجدید حیات تموز، جشنهایی با شکوه برگزار می‌کردند، بدان امید که با برگزاری چنین مراسمی، سرسبزی را به خاک عطا کند. در این مراسم، مجسمه‌ای را که نمادی از یک جسد بود، بر طبقی می‌نهادند و اطرافش را با میوه‌های تازه می‌آراستند، میوه‌هایی که تجلی سرسبزی و بخشندگی طبیعت بود، آنگاه مردانسی طبق را حمل کرده و به درون دریا یا رود می‌انداختند. باور مردم آن سامان بر این بود که با افکندن اجساد در آب، طلسم تحطسالی شکسته خواهد شد. این باور با اسطوره «سرزمین بی حاصل» در پیوندی مستقیم یاد شده،

دیارش را حاصل سلطه ستمگرانی می‌داند که همه عظایای طبیعت را غارت کرده و مردم را در یأس و گرسنگی نهاده‌اند. وی در شعر «سروده باران از این گروه با عنوان کلاغها و ملخها یاد می‌کند که با وجود آنها سرزمین عراق در بدان دل بسته است. امید به این باور که روزی نیروهای سز از میان خواهند رفت. در این راستاست که در پایان شعرش، امید به طلوع دوباره را در هیأت کودکی ترسیم می‌کند که با تبسم، به نوشیدن شیر مادر مشغول است. مادری که جز سرزمین عراق نیست، سرزمینی که زندگی را برای



است. در اسطوره آمده است: در روزگاران دور، ازدهایی که در تنها رود منطقه می‌زیست، مردمان آن دیار را از نعمت آب محروم کرده بود، پس سرزمینشان به خشکی و نابودی گرایید، تا اینکه به اتفاق آراء، مردم بر آن شدند که هر ساله دختری را در آب رود بیفکنند تا ازدها آبها را به سوی سرزمینهای خشک روان کند، پس با مرگ دوشیزگان، زندگی به سرزمینهای بی حاصل بازگشت. بدرشاکرالسیاب، با استعانت از روح کلی اساطیر سامی، بر آن بود که شکست ازدهای خشکسالی و مرگ را در مقابل نیروی باران و سرسبزی طبیعت به تصویر بکشد تا از طریق آنها فلاکت سرزمینش را توصیف کند، بدر، ویرانی و خشکسالی نمادین

فرزندانش مهیا می‌سازد. شاعر همواره تأکید می‌نماید که سرانجام، عراق به واسطه ریزش باران، سرسبز خواهد گشت. بدرشاکرالسیاب در سروده باران، تعبیری به کار گرفت که تازگی داشت. وی با عنایت به شخصیت‌های اساطیری، بی‌آنکه به صورت مستقیم، نامی از آنها برده باشد، ساختار نوینی در بینش اساطیری شعر پی نهاد. قبل از بدر، شاعران، تنها به ذکر اسامی شخصیت‌های اساطیری، بدون توجه به بن‌مایه نمادین آنها می‌پرداختند. سروده باران را می‌توان از بهترین نمونه‌های شعر معاصر عرب قلمداد کرد.